

## شہید عبدالرحمن علی پور



از تبار علی

سلمانہ جامع سہارن و دھڑا شہید استان بوشهر

	نام پدر
	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۶۶	تاریخ شهادت
جزیره مجنون	محل شهادت
	مسئولیت
بسیجی	نوع عضویت
	شغل
سیکل	تحصیلات
گلزار شهدا شهر دالکی	مدفن

## زندگینامه

در سحرگاه روز در خانواده ای متدین و مذهبی که محبت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) سرمایه اصلی آنان بود، پا به بیکرانه هستی گذاشت. مادرش می گوید «قبل از به دنیا آمدن رحمان خداوند به من دختری عنایت کرده بود؛ به همین دلیل این بار از خداوند می خواستم که این فرزندم پسر باشد و خداوند بزرگوار نیز آرزویم را برآورده کرد.»

پدرش انتخاب نام را بر عهده مادر گذاشت و او هم به عشق حضرت رحمن او را عبدالرحمن نام گذاشت.

اهل خانه به دایی بزرگ پدرشان که مردی با تقوا و مردم دار بود بسیار احترام می گذاشتند. او اصرار زیادی داشت که رحمان در همان دوران کودکی قرائت قرآن و حفظ قرآن، نماز و احکام عبادی را فرا گیرد. او نیز با عشق و علاقه به فراگیری معارف مزبور پرداخته همراه پدرش به مراسم عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) می رفت. در اوقات فراغت مادرش را در کارهای منزل یاری می کرد و در کارهای بیرون از منزل نیز فعال تر از دیگر اعضای خانواده شرکت داشت. از هفت سالگی وارد دبستان دکتر شریعتی دالکی شد. به علت فقر و محرومیت خانواده و کمبود امکانات و عدم نظارت دقیق و مقداری هم بازیگوشی خودش در دوره ابتدایی مجبور به ترک تحصیل شد. اما عشق و علاقه او به باغداری و کشاورزی او را به دامان طبیعت کشاند و در این امر با برکت پدرش را کمک می کرد. هنگامی که کارهای باغ و کشاورزی موقتاً تعطیل می شد و اوقات فراغتی دست می داد، بیکار نمی نشست و با کارگری و بنایی به امرار معاش خانواده کمک می کرد. به امور مثبت و سازنده دیگری مثل ورزش فوتبال و دیدار اقوام و صلۀ رحم و ارتباط صمیمی با همسایگان و گزینش دوستان خوب اهمیت داد.

### فرزند انقلاب:

هم زمان با پیروزی انقلاب اسلامی رحمن نوجوان، حال و هوایی الهی به خود گرفته. عشق به حضرت امام خمینی سراسر وجودش را پر کرده بود و همچون کسی که در جستجوی کیمیا باشد در پی به دست آوردن اعلامیه های حضرت امام به تکاپو می افتاد. به شخصیت های مبارز سیاسی مثل مرحوم آیت الله طالقانی، آیت الله شهید دکتر بهشتی، شهید مطهری مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه ای، آیت الله هاشمی رفسنجانی علاقه فراوانی داشت و آرزوی ملاقات آن ها خصوصاً حضرت امام و آیت الله طالقانی - را در سر می پروراند و همیشه از آن آرزو سخن می گفت.

او اعتقاد داشت که روحانیت مبارز و مترقی به عنوان بازوان حضرت امام و سربازان خط مقدم انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) جهت روشنگری و ارتقا سطح معنوی و خودباوری دینی اجتماع می باشند.

از دشمنان روحانیت و انقلاب به خصوص منافقین از خدا بی خبر که باعث ترور و شهادت بسیاری از بزرگان و رهبران نهضت ملت مسلمان ایران شدند، بی نهایت متنفر بودند و می گفت: از این که این ها ایرانی باشند احساس شرمساری می کنم.

با آغاز جنگ تحمیلی او که عضو بسیج و عاشق معارف الهی و دل‌باخته فرهنگ ایثار و مقاومت و سرشار از انزجار و تنفر نسبت به دشمنان اسلام بود، با این که از بیماری نفس تنگی(آسم خفیف) و ورم لوزه رنج می برد داوطلبانه متقاضی خدمت در زیر پرچم و سربازی امام زمان شد و هرگز نخواست که از معافیت پزشکی استفاده کند. در حالی که شانزده سال داشت هم چون دلاورمردی لباس مقدس سربازی و جهاد در راه خدا را پوشید. هنگام اعزام آن چنان سرشار از شادی بود که گویی به حجله دامادی می رفت.

پس از پایان دوره سربازی نیز از سوی بسیج داوطلب اعزام به نبرد با دشمنان اسلام شد و بارها در جبهه های نبرد حق علیه باطل حاضر شد.

### دیدار آخر:

در جبهه بود که خبر فوت پدر بزرگش به او رسید. مرخصی گرفت و بدون درنگ خود را به خانه و مراسم ترحیم پدر بزرگ رسانید. وقتی رسید لباسش خونی بود. هرچه مادرش اصرار کرد که بداند که چرا لباسش خونی است جواب درستی نداد. اما بالاخره اصرار مادر نتیجه بخشید و معلوم شد که یکی از همزمانش به نام غلامرضا که اهل دالکی بود، زخمی شده است و رحمان او را به پشت جبهه رسانیده است. او از ترس این که خانواده غلامرضا بفهمند و ناراحت و نگران شوند چیزی نمی گفت.

هنوز هم مراسم هفت پدر بزرگش را برگزار نکرده بودند که تصمیم گرفت به جبهه برگردد. بیشتر از ۲۴ ساعت نتوانست در خانه بماند. مدام راه می رفت و آرام و قرار نداشت. شب که شد گفت و سایلیم را آماده کنید که می خواهم بروم. سال آخر جنگ بود و دشمن ناجوانمردانه با بمباران شیمیایی مناطق تصرف شده اوج وحشی گری خود را به نمایش گذاشته بود.

مادرش می گوید: هر چه اصرار کردیم که حداقل این چهار روز مرخصی را تا آخر بمان او طاقت نیاورد و سه روز از مرخصیش را استفاده نکرد و به جبهه برگشت

### او زنده است:

در تمام دوازده سالی که رحمن مفقود بود هیچ کدام از اعضای خانواده نمی گفتند او شهید شده است همه منتظر آمدنش بودند و احساس می کردند حضور دارد.

## وصیت نامه

وصیت نامه برادر رزمنده شهید رحمان علی پور:

به نام الله یاری دهنده مظلومان و تهی دستان

با سلام و درود به امام زمان و سلام و درود بر نائب برحقش امام خمینی و سلام و درود بر شهیدان راه حق و آزادی این جانب رحمن علی پور فرزند علی علی پور اهل و ساکن دالکی در این مقطع از زمان که دشمن با چنگ و دندان به وطن عزیز و سرزمین پهناور و کشور انقلابیم حمله ور شده و می خواهد اسلام را از بین ببرد بر خود واجب دانستم که بعد از اتمام دوره رزمی و تخصصی در برازجان به جبهه حق علیه باطل عزیمت نموده و به یاری برادران عزیز و رزمنده ام بروم و با بعثیون کافر نبرد کنم و از خدا می خواهم که ما را یاری کند و اگر از ما راضی شد ما را جز شهیدان قبول کند. این جانب به عنوان برادر کوچکتان از شما مردم شهید پرور عزیز و همیشه در صحنه دالکی و غیره انتظار دارم که امام و ولایت فقیه را تنها نگذارید و کاری نکنید که خون شهیدان ما به هدر رود و آن ها را آزرده خاطر کنید. بنده با دلی سرشار از ایمان به خدا به جبهه ها روانه شدم و از شما عزیزان می خواهم که جبهه و پشت جبهه را فراموش نکنید.

از پدر و مادرم می خواهم مرا حلال کنند و از خواهرانم و برادرانم نیز می خواهم مرا حلال کنند و صبر و حوصله به خرج دهند که امانتی را که خداوند به شما داده بود صحیح و سالم به صاحبش برگردانید.

به امید پیروزی حق علیه باطل

والسلام

رحمن علی پور ۴/۱۰/۱۳۶۶

## مصاحبه

مادرش می گوید:

در ایام ماه مبارک رمضان رحمن بسیار علاقه داشت که سحری را همراه همسایگان تناول کند. به همین منظور با تعدادی از همسایگان هماهنگ کرده بود و سحرگاهان آن ها را صدا می زد و دور سفره ای صمیمی و پر از صفا و مهربانی سحری را صرف کرده و گوش دل به دعای سحر و مناجات های مخصوص آن شب ها می دادیم. او خواهران و برادران خود را به حفظ حجاب و رعایت مسایل شرعی و احترام به والدین و بزرگترها سفارش مؤکد می کرد. از سهل انگاری در این زمینه بسیار ناراحت می شد و چهره درهم می کشد و تذکر می داد.

سید اصغر موسوی یکی از هم رزمانش که تا آخرین لحظات با او بوده است، می گوید:

سال ۶۶ بود. ب عراقی ها قبل از پاتک و هجوم برای تصرف جزیره مجنون خطوط ما را به شدت بمباران شیمیایی کردند. عده ای از رزمندگان با استفاده از وسایل ایمنی در مقابل حملات شیمیایی با ایثار و فداکاری و مظلومیتی که تا ابد تاریخ در برابر آنان شرمنده خواهد بود در برابر دشمنان ایستادگی می کردند.

بسیاری از هم رزمان ما به شهادت رسیده بودند و دیگر توان مقابله با اسلحه های مرگبار و خمپاره های شیمیایی دشمن را نداشتیم از طرف فرماندهی دستور عقب نشینی دادند، من در چند سنگر عقب تر از شهید علی پور بودم. فریاد زدم: رحمن عراقی ها دارند می رسند، دیگر کاری از ما بر نمی آید. او صدا زد شما بروید و با ما کاری نداشته باشید. او با همسنگرش شهیدش عباس شفاه خواه در برابر دشمن ایستاد تا ما بتوانیم سالم برگردیم. با شجاعت و ایثار تمام و با آغوش باز شهادت را پذیرفت و پیکر پاک و مطهرش ۱۲ سال در جزیره مجنون ماند.

## خاطرات

برادرش می گوید:

زمانی که از سوی بنیاد شهید به منزل آمدند و خبر پیدا شدن پیکرش را به خانه دادند همه ما گریه کردیم و فضای خانه را حزن و اندوه فراگرفت اما مادرم حتی یک قطره اشک نریخت با همه علاقه ای که رحمن به مادرش داشت و روابط عاطفی زیادی که بین آن ها برقرار بود، برای همه مایه تعجب بود. اما او می گفت: من رحمن را از دست نداده ام او زنده است.

خواهر کوچکش که او نیز همیشه به یاد محبت های برادرش بوده است می گوید:

دو شب بعد از تشییع پیکر پاکش خواب دیدم که دو تابوت بر دوش مردم است و به سوی آرامگاه در حرکتند. نرسیده به آرامگاه قدیمی شهر آن ها را به زمین گذاشتند تا بر آن ها نماز بخوانند. پس از این که مراسم نماز به پایان رسید با ناباوری دیدم که دو نفر جوان نورانی از درون تابوت بیرون آمدند و در کنار مردم ایستادند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران